FROM THE BESTSELLING AUTHOR OF *SAPIENS*

Yuval Noah Harari



Homo Deus

A Brief History of Tomorrow

معرفی کتاب

انسان خداگونه

Yuval Noah Harari

انسان خداگونه: تاریخ مختصر آینده کتابی نوشته یووال نوح هراری است که برای اولین بار به زبان عبری در اسرائیل در سال ۲۰۱۵ و به زبان انگلیسی در سال ۲۰۱۶ منتشر شد. کتاب پیشامدهای احتمالی در آینده را بررسی می‌کند.

شناسنامه کتاب

انسان خداگونه

مجموعه‌ای از بریده‌های منتشرشده و مرتبط با این کتاب در فولینک

به قلم: سیما رهنما

نویسنده	Yuval Noah Harari
ناشر	Social Media Loyalty
موضوع	تاریخی
نوع کتابچه	مصور
تعداد بریده‌ها	۶
تعداد تصاویر	۱
تعداد صفحات کتابچه	۱۹

این فایل مجموعه‌ای از بریده‌های منتشرشده است و متن کامل یا تجدید چاپ رسمی کتاب محسوب نمی‌شود. حقوق اثر متعلق به صاحبان قانونی آن است.

درباره نویسنده



Yuval Noah Harari

نویسنده اثر: انسان خداگونه

زندگی‌نامه تأییدشده‌ای از نویسنده این اثر در فولینک ثبت نشده است.

مشخصات این صفحه از اطلاعات کتاب‌شناختی گرفته شده است؛ پیشنهاددهنده یا ثبت‌کننده کتاب به‌جای نویسنده معرفی نمی‌شود.

درباره پیشنهاددهنده کتاب



درباره سیما رهنما

نخستین پیشنهاددهنده این کتاب در فولینک

از بچگی به دنیای فناوری و کتاب علاقه داشتم؛ قبلش یادم نیس چقدر با تبلت بازی کردم :) و همیشه دوست دارم چیزهای تازه یاد بگیرم. کتاب خوندن هم یکی از بخش‌های جدانشدنی زندگی منه؛ چون بهم کمک می‌کنه با نگاه‌های متفاوت آشنا بشم، عمیق‌تر فکر کنم و دنیای بزرگ‌تری رو تجربه کنم. در کنار این‌ها، به یادگیری زبان هم علاقه‌مندم و سعی می‌کنم همیشه در مسیر رشد و یادگیری باشم. رمان، تاریخ و روانشناسی سبک‌های مورد علاقه‌مه و توی حوزه‌ی کامپیوتر هم بعنوان متخصص ITSM فعالم.

مشاهده پروفایل پیشنهاددهنده

فهرست مطالب

فهرست بریده‌ها

۱	انسان خداگونه	۷
۲	سی صفحه دوم	۹
۳	سی صفحه سوم	۱۱
۴	چمن و جمعیت حیوانات وحشی	۱۴
۵	بحث دیتائیسم و سپردن اختیار انسان به الگوریتم‌ها	۱۷
۶	نادیده گیری اطلاعات یعنی قدرت؟	۱۹

بریده ۱

انسان خداگونه

این اولین فولیو منه توی فولینک. برعکس لینکدین سعی میکنم تمیز بنویسم :)

تازه حدود سی صفحه از کتاب انسان خداگونه رو خوندم، ولی همین چند صفحه اول کافی بود که یه عالمه سؤال توی سرم بچرخه... کتاب از جایی شروع می‌کنه که انگار بشر دیگه فقط دنبال زنده موندن نیست؛ حالا میخواد پیری، بیماری و حتی مرگ رو هم شکست بده.

چیزی که برام جالبه اینه که هراری خیلی راحت آینده‌ای رو جلوی چشم آدم میذاره که توش انسان با کمک علم و فناوری، کم‌کم از چیزی که الان هست فراتر میره. راستش بعضی جاهاش هیجان‌انگیزه، بعضی جاهاش هم یکم ترسناک؛ چون معلوم نیست این همه قدرت قراره دست چه آدم‌هایی بیفته و باهاش چه کارهایی بکنن.

برای مایی که توی فناوری اطلاعات شاغلیم درکش البته راحته....

هنوز فقط سی صفحه خوندم و برای نظر قطعی خیلی زوده، ولی تا اینجاش کتاب منو گرفته. مدام دارم به این فکر می‌کنم که اگه انسان یه روز واقعاً خداگونه بشه، دنیا رو بهتر می‌کنه یا فقط اشتباه‌ها، طمع‌ها و خودخواهی‌هاش هم خداگونه می‌شن؟

بریده ۱ · تصویر ۱

انسان خداگونه

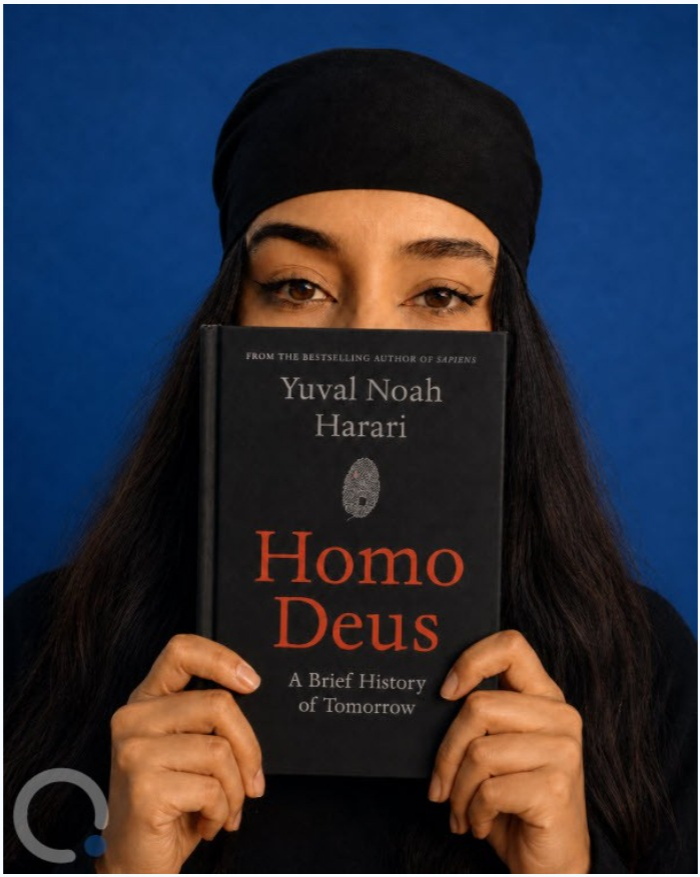

تصویر مربوط به «انسان خداگونه»

بریده ۲

سی صفحه دوم

توی سی صفحه دوم انسان خداگونه، چیزی که من بیشتر از همه گرفتم اینه که بشر یه جورایی داره وارد مرحله جدیدی از زندگی می‌شه. یعنی قبلا دغدغه اصلی آدم‌ها این بود که زنده بمونن؛ غذا داشته باشن، از بیماری و جنگ جون سالم به در ببرن و یه زندگی معمولی داشته باشن. ولی الان، حداقل تو بخش بزرگی از دنیا، داستان داره عوض می‌شه.

چیزی که برام جالب بود اینه که هراری میگه انسان هیچ‌وقت به چیزی که داره راضی نمیشه. یعنی حتی اگه خیلی از مشکلات قدیمی رو حل کنیم، سریع برای خودمون هدف‌های جدید می‌سازیم. مثلا وقتی‌گرسنگی کمتر میشه، نمیگیم خب دیگه همه‌چی عالیه؛ میریم سراغ این‌که چطور بیشتر عمر کنیم، چطور سالم‌تر و خوشحال‌تر باشیم و حتی چطور توانایی‌هامون رو از حالت عادی بالاتر ببریم.

ممکنه اشتباه برداشت کرده باشم اما من این قسمت رو این‌جوری فهمیدم که انگار انسان داره کم‌کم از مبارزه برای زنده موندن میرسه به تلاش برای ارتقای خودش. یعنی دیگه فقط بحث این نیست که بیماری رو درمان کنیم؛ ممکنه هدفمون این بشه که اصلا پیر نشیم یا طول عمر خیلی بیشتری داشته باشیم. فقط نمی‌خوایم آدم سالمی باشیم، شاید بخوایم حافظه، هوش یا حتی بدنمون رو هم قوی‌تر کنیم.

یه نکته دیگه که خیلی توجهم رو جلب کرد بحث خوشبختیه. ما معمولا فکر می‌کنیم اگه پول، امکانات، امنیت یا موفقیت بیشتری داشته باشیم، حتما خوشحال‌تر میشیم. ولی کتاب میگه قضیه به این سادگی نیست. چون احساس خوشحالی خیلی به ذهن و حتی اتفاق‌هایی که داخل بدن و مغزمون می‌افته ربط داره. یعنی ممکنه شرایط زندگی ما خیلی بهتر از آدم‌های صد سال پیش باشه، ولی این لزوما به این معنی نیست که صد برابر خوشحال‌تریم. این باحال بود!!

اینجا یه سؤال جالب برای من پیش اومد:: اگه علم یه روز بتونه روی احساسات ما هم کنترل بیشتری داشته باشه چی؟ یعنی به‌جای این‌که فقط شرایط بیرونی زندگی رو تغییر بدیم، مستقیما کاری کنیم که مغزمون حس بهتری داشته باشه. اون‌وقت اصلا تعریف خوشبختی عوض میشه.

بریده ۲ · ادامه

سی صفحه دوم

کلا حس من از این بخش جدیدی که خوندم اینه که هراری میخواد بگه بشر بعد از این‌که قرن‌ها تلاش کرده طبیعت و محیط اطرافش رو کنترل کنه، حالا داره به مرحله‌ای میرسه که میخواد خور انسان رو هم تغییر بده. بدنش، مغزش، احساساتش و حتی مدت زمانی که زنده می‌مونه..

و اینجاس که اسم انسان خداگونه برام معنی بیشتری پیدا می‌کنه. منظورش این نیست که انسان واقعا خدا میشه؛ بیشتر منظورش اینه که ما داریم دنبال توانایی‌هایی میریم که قبلا فقط در داستان‌ها و افسانه‌ها برای خدایان تصور می‌شد: عمر خیلی طولانی، قدرت بیشتر، کنترل روی بدن و شاید حتی ساختن موجودات و شکل‌های جدیدی از زندگی.

برای من سؤال اصلی این بخش این بود که اگه واقعا به این قدرت‌ها برسیم، آیا خوشحال‌تر و بهتر می‌شیم؟ یا فقط خواسته‌هامون بزرگ‌تر میشن و مشکلات جدیدی برای خودمون درست می‌کنیم؟

یعنی شاید مسئله آینده بشر فقط این نباشه که چه کارهایی می‌تونیم انجام بدیم؟؛ مسئله‌ی مهم‌تر این باشه که با این همه قدرت، اصلاً چه کارهایی باید انجام بدیم؟

کتاب خیلی باحالیه خیلی ساده و قابل فهمه حتی توی نسخه انگلیسیش. 😊

بریده ۳

سی صفحه سوم

چیزی که من از این بخش گرفتم اینه که هراری کم‌کم از آینده انسان فاصله میگیره و میره سراغ این‌که اصلا انسان چطور تونسته اینقدر روی زمین مسلط بشه. 🌍🧠

یعنی ما امروز جوری زندگی میکنیم که انگار زمین مال خودمونه و بقیه موجودات فقط ی بخشی از محیط اطراف ما هستن؛ ولی همیشه اینطوری نبوده. یه زمانی انسان هم مثل بقیه حیوانات، فقط یکی از موجودات روی زمین بوده و برای زنده موندن تلاش میکرده.

چیزی که برام جالب بود اینه که قدرت انسان فقط به خاطر زور بدنی یا سرعتش نبوده. ما نه از شیر قوی‌تریم، نه از اسب سریع‌تریم و نه خیلی از حیوانات حواس ضعیف‌تری دارن. ولی چیزی که باعث شده انسان اینقدر جلو بیفته، تتوانایی همکاری کردن در تعداد خیلی زیاده.

مثلا ی گروه کوچیک از حیوانات میتونن با هم همکاری کنن، ولی انسان میتونه هزاران یا حتی میلیون‌ها نفر رو دور یه هدف، قانون، کشور، دین یا باور مشترک جمع کنه؛ حتا وقتی بیشتر این آدم‌ها همدیگه رو اصلا نمیشناسن.

این قسمت برای من خیلی جالب بود چون انگار میگه قدرت اصلی انسان فقط توی مغزش نیست؛ توی اینه که میتونه یه داستان مشترک بسازه و بقیه هم اون داستان رو باور کنن.

مثلا پول خودش فقط یه تیکه کاغذه یا یه عدد داخل حساب بانکی؛ ولی چون همه قبول داریم که ارزش داره، میتونیم باهاش خرید کنیم.

کشورها، شرکت‌ها، قوانین و خیلی از چیزایی که زندگیمون رو میچرخونن هم تا حد زیادی به همین باورهای مشترک وابسته‌ان.

یعنی انسان یه توانایی عجیب داره: میتونه چیزی رو که به شکل فیزیکی وجود نداره، اونقدر جدی باور کنه که بر اساسش جامعه بسازه، جنگ کنه، کار کنه یا حتی زندگیش رو تغییر بده. 🤯

بریده ۳ · ادامه

سی صفحه سوم

یه بخش دیگه‌ای که توجهم رو جلب کرد رابطه انسان با حیواناته. هراری یه جورایی نشون میده که پیشرفت بشر برای همه‌ی موجودات خبر خوبی نبوده. انسان تونسته تعداد زیادی از حیوانات رو اهلی کنه و ازشون برای غذا، حمل‌ونقل و کار استفاده کنه، ولی این موفقیت از دید خود اون حیوانات لزوما موفقیت محسوب نمیشه.

مثلا میگه:: ممکنه تعداد گاوها یا مرغ‌ها توی دنیا خیلی زیاد شده باشه، اما این به این معنی نیست که زندگی بهتری دارن. خیلی از اون‌ها فقط برای نیاز انسان پرورش داده میشن و کل زندگیشون تحت کنترل ماس.!!

اینجا یه چیزی برام جالب شد: ما معمولا تاریخ رو فقط از زاویه‌ی انسان نگاه میکنیم. میگیم کشاورزی پیشرفت بود، صنعت پیشرفت بود، تکنولوژی پیشرفت بود؛ ولی کمتر میپرسیم این پیشرفت برای بقیه‌ی موجودات چه معنایی داشته.؟؟

در واقع هراری داره جای انسان رو توی طبیعت دوباره بررسی میکنه. 🌱

انگار میگه ما خودمون رو موجودی کاملا متفاوت و برتر از بقیه میدونیم، ولی از نظر زیستی هنوز یه حیوونیم؛ یه حیوان خیلی قدرتمند که تونسته کل اکوسیستم رو به نفع خودش تغییر بده..

و این قدرت یه مسئولیت بزرگ هم میاره. چون الان تصمیم‌های انسان فقط روی خودش اثر نمیذاره؛ روی حیوانات، جنگل‌ها، دریاها و تقریبا کل سیاره اثر میذاره.

برای من پیام مهم این قسمت این بود که انسان قبل از این‌که بخواد تبدیل به خدا بشه، باید ببینه با قدرتی که همین الان داره چه کار کرده.؟

ما تونستیم روی بخش بزرگی از طبیعت مسلط بشیم، ولی سؤال اینه که آیا واقعنی بلدیم این قدرت رو درست استفاده کنیم؟ 🤔

بریده ۳ · ادامه

سی صفحه سوم

چون اگه انسان با قدرت فعلیش تونسته زندگی میلیون‌ها موجود رو تغییر بده، حالا تصور کن وقتی مهندسی ژنتیک، هوش مصنوعی و فناوری‌های خیلی پیشرفته‌تر هم دستش باشه، چه اتفاقی ممکنه بیفته.

من حس میکنم این بخش داره زمینه رو برای بحث اصلی کتاب آماده میکنه:

انسانی که تونسته دنیا رو تغییر بده، حالا میخواد خودش رو هم تغییر بده.

ولی قبلش باید بفهمیم چی باعث شده اصلاً به این جایگاه برسیم و چرا ما بین این همه موجود، اینقدر قدرت پیدا کردیم.

و سؤالی که آخرش برام باقی موندا‌ینه: آیا چون انسان قدرتمندترین موجود زمین شده، حتمن حق داره هر کاری که میتونه انجام بده؟؟ 🤔⚖️

بریده ۴

چمن و جمعیت حیوانات وحشی

این بخش از کتاب انسان خداگونه دوتا موضوعش برام جالب بود که درباره چمن و جمعیت حیوانات وحشی بود.

طبق چیزی که من گرفتم، چمن هم یه زمانی چیزی نبود که جلوی هر ساختمون و پارکی ببینیم.

برای قرن‌ها زمین باارزش بود چون میشد روش چیزی کاشت، دام چروند یا ازش غذا درآورد. اینکه یه تکه زمین بزرگ رو فقط سبز نگه‌داری، مرتب کوتاهش کنی و اجازه‌ندی هیچ محصولی توش رشدکنه، کار آدم معمولی نبود.

اشراف میتونستن این کارو بکنن.

جلوی قصرها و عمارت‌ها زمین‌های بزرگی رو تبدیل میکردن به چمن. نه برای اینکه چیزی ازش برداشت‌کنن، فقط برای اینکه نشون بدن اینقدر ثروت و زمین دارن که میتونن بخشی از اون رو عملا بی‌استفاده نگه‌دارن.

هرچی چمن بزرگتر و مرتب‌تر بود، قدرت صاحبش هم بیشتر به‌چشم میومد.

یه کشاورز نمیتونست چند هکتار زمین رو فقط برای زیبایی سبز نگه‌داره. اون زمین باید گندم میداد، سبزی میداد یا غذای دام میشد. ولی اشراف میتونستن آدم استخدام‌کنن تا تمام روز چمن‌ها رو کوتاه‌کنن و مراقب‌باشن هیچ گیاه دیگه‌ای وسطش سبز نشه.

کم‌کم همین نشونه اشرافی تبدیل‌شد به یه آرزو.

طبقه متوسط هم شروع‌کرد جلوی خونه‌هاش چمن درست‌کنه. بعد چمن رفت توی پارک‌های شهری، دانشگاه‌ها، ساختمان‌های دولتی و شرکت‌ها.

بعد ورزش هم وارد ماجرا شد.

فوتبال روی چمن بازی‌شد.

بریده ۰۴ · ادامه

چمن و جمعیت حیوانات وحشی

گلف بدون چمن تقریبا معنی نداشت.

استادیوم‌هایی ساخته‌شدن که کیفیت چمنشون خودش تبدیل‌شد به موضوع تخصصی. زمین‌های گلف عظیمی به‌وجود اومدن که بخش بزرگی از طبیعت اطرافشون باید کنترل‌میشد تا اون سطح سبز و یکدست حفظ‌بشه.

چیزی که یه زمانی نمایش قدرت چند اشراف‌زاده بود، تبدیل‌شد به بخشی از فرهنگ جهانی.

این داستان فقط درباره چمن نیست.

درباره کاریه که انسان با کل سیاره کرده.

ما فقط زمین رو تصاحب‌نکردیم. تصمیم‌گرفتیم چه چیزی روی اون زمین رشد کنه و چه موجودی اجازه‌داشته‌باشه اونجا زندگی‌کنه.

برای همین وقتی امروز به زمین نگاه میکنیم، ممکنه حیوان زیاد ببینیم، ولی این به این معنی نیست که حیات وحش وضع خوبی داره.

اتفاقا بخش بزرگی از حیواناتی که امروز روی زمین زندگی‌میکنن، همون‌هایی هستن که انسان خواسته زیاد بشن.

گاو. گوسفند. مرغ. خوک. سگ. گربه.

جمعیت خیلی از حیوانات وحشی به‌شدت کم‌شده، ولی در عوض تعداد انسان‌ها و حیوانات اهلی به رقم‌هایی رسیده که در بیشتر تاریخ قابل‌تصور نبوده.

یعنی زمین خالی از حیوان نشده.

ترکیب حیواناتش عوض‌شده.

بریده ۴۰ ادامه

چمن و جمعیت حیوانات وحشی

جایی که قبلا ممکن بود گله‌های وحشی حرکت کنن، امروز گاو پرورش‌داده میشه.

جایی که پر از گونه‌های مختلف پرنده بوده، ممکنه امروز مزرعه‌ای باشه که غذای مرغ‌های صنعتی رو تولید میکنه.

جایی که شکارچی‌های بزرگ قلمرو داشتن، حالا شهر، جاده، مزرعه یا مرتع ساخته‌شده.

انسان یه جورایی دکمه کم‌وزیاد جمعیت موجودات زمین رو دستش گرفته.

اون‌هایی که براش مفیدن، زیاد میشن. اون‌هایی که مزاحمن، عقب رانده‌میشن. اون‌هایی هم که نه فایده اقتصادی مشخصی دارن و نه جایی در دنیای ساخته‌شده ما پیدامیکنن، کم‌کم ناپدید میشن.

برای همینه که زیادبودن حیوانات روی زمین نباید گولمون‌بزنه.

ممکنه میلیاردها مرغ داشته‌باشیم و همزمان یه پرنده وحشی برای بقا بجنگه.

ممکنه تعداد گاوهای اهلی سرسام‌آور باشه و همزمان جمعیت بسیاری از پستانداران بزرگ وحشی فقط سایه‌ای از گذشته‌شون باشه.

انسان فقط خودش رو به مهمترین موجود زمین تبدیل نکرد.

کل صحنه رو هم برای خودش دوباره چید.

حتی اون چمن سبزی که زیر پامونه، خیلی وقت‌ها بیشتر از اینکه نشونه طبیعت باشه، نشونه سلطه انسان بر طبیعته.

بریده ۵

بحث دیتائیسم و سپردن اختیار انسان به الگوریتم‌ها

تا مدتا فکر می‌کردیم مهم‌ترین چیز دنیا احساس و انتخاب خود آدمه. یعنی من بهتر از هر کسی میدونم چی دوست دارم، با چه کسی زندگی کنم، چه کاری انجام بدم و چه چیزی خوشحالم می‌کنه.

ولی آخرای انسان خداگونه یه سؤال ترسناک جلو آدم میذاره؛ اگه یه روز الگوریتم‌ها منو بهتر از خودم بشناسن چی؟

فرض کن یه سیستم تمام ضربان قلبت، خواب‌هات، خریدهات، سرچ‌هات، رابطه‌هات، ترس‌هات و حتی لحظه‌هایی که بدون دلیل حالت گرفته رو سال‌ها ثبت کرده باشه. اون‌وقت ممکنه قبل از اینکه خودت بفهمی عاشق شدی، بفهمه. قبل از اینکه بفهمی افسرده‌ای، تشخیص بده. حتی شاید بتونه حدس بزنه با چه کسی ازدواج کنی احتمال خوشبخت شدنت بیشتره. 😢

اونجا دیگه قضیه فقط راحت‌تر شدن زندگی نیس.

کم‌کم ممکنه به جای اینکه از خودمون بپرسیم من چی می‌خوام، بپرسیم سیستم درباره من چی پیشنهاد میده؟

برای انتخاب فیلم، مسیر، غذا، شغل، شریک عاطفی و شاید حتی عقیده‌مون.

و عجیب‌تر اینجاست که ممکنه این سیستم واقعا هم بهتر از ما تصمیم بگیره.

چون ما خیلی وقتا خودمون رو درست نمی‌شناسیم. تحت تأثیر ترس، عادت، خاطره، هورمون و حرف بقیه تصمیم می‌گیریم و بعد اسمش رو می‌ذاریم انتخاب آزاد.

اینجاس که پایان کتاب برای من سنگین شد.

بحث دیتائیسم و سپردن اختیار انسان به الگوریتم‌ها خیلی بحث جالب و ترسناکیه. البته برای من و بچه های فناوری اطلاعات قابل هضمه همین الانشم چت باتا همه چیو گرفتن. بخصوص برنامه‌نویسا که همه‌چیو سپردن بهش.

بریده ۵۰ ادامه

بحث دیتائیسم و سپردن اختیار انسان به الگوریتم‌ها

شاید آینده، جنگ بین انسان و ماشین نباشه. شاید ماشینا اصلا دشمن ما نشن. شاید خیلی مؤدب و دقیق فقط کم‌کم تصمیم گرفتن رو از دستمون بگیرن، چون خودمون دیدیم بهتر از ما تصمیم می‌گیرن.

برداشت من ـ سیما رهنما 💡

چیزی که من از این بخش گرفتم اینه که خطر آینده فقط این نیست که تکنولوژی از کنترل خارج بشه؛ خطر بزرگ‌تر اینه که ما با رضایت خودمون کنترل رو تحویلش بدیم.

اول میگیم فقط مسیر رو پیشنهاد بده. بعد می‌گیم موسیقی رو انتخاب کن. بعد شغل مناسبم رو بگو. بعد بگو با چه کسی ازدواج کنم. بعد هم شاید برسیم به جایی که بپرسیم اصلا من چه کسی باید باشم؟

برای من سؤال آخر کتاب همین‌جاس:

اگه چیزی منو بهتر از خودم بشناسه، عایا هنوزم صاحب زندگی خودم هستم؟

بریده ۶

نادیده گیری اطلاعات یعنی قدرت؟

یووال نوح هراری، توی کتاب انسان خداگونه یه جمله باحال داره میگه:: «در گذشته، قدرت به معنای دسترسی به اطلاعات بود؛ اما امروز، قدرت یعنی بدانیم چه چیزهایی را باید نادیده بگیریم.»

من به عنوان دختری که توی دنیای فناوری اطلاعات فعاله، هر روز بیشتر معنای این حرف رو می‌فهمم. ما دیگه با کمبود اطلاعات روبه‌رو نیستیم؛ اتفاقاً زیر آوار اطلاعات، اعلان‌ها، گزارش‌ها، ابزارها و حالا هوش مصنوعی زندگی می‌کنیم. به نظرم هراری تا حد زیادی درست میگه. آدم باهوش‌تر لزوماً کسی نیست که بیشتر میدونه؛ گاهی کسیه که بهتر تشخیص میده که چی ارزش توجه کردن داره. توی فناوری هم همیشه برنده کسی نیست که داده‌های بیشتری جمع می‌کنه، بلکه کسیه که از بین اون همه داده، مسئله واقعی رو پیدا می‌کنه.

اما یه جای حرفش هم به نظرم جای بحث داره. نادیده گرفتن اطلاعات همیشه نشونه قدرت نیست؛ گاهی نشونه تعصب، تنبلی فکری یا حتی ترس از روبه‌رو شدن با واقعیته. خیلی از کشف‌های بزرگ از توجه به چیزهایی شروع شدن که بقیه بی‌اهمیت می‌دونستن. از طرفی هنوز هم دسترسی به اطلاعات معتبر برای خیلی از آدم‌ها یه امتیاز بزرگه. 🎉

پس من فکر می‌کنم قدرت واقعی نه توی دونستن همه‌چیزه و نه توی نادیده گرفتن خیلی چیزا؛ قدرت واقعی توی اینه که بدونیم به چی توجه کنیم، چی رو موقتاً کنار بذاریم و چه زمانی دوباره درباره چیزهایی که نادیده گرفتیم تجدیدنظر کنیم. این تفاوت ظریف بین انتخاب آگاهانه و ناآگاهی انتخابیه. 💣🏁